

## خاطره ای از محصلین قدیم از مهندس بازرگان

۳۰ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۸:۱۱

دیگر چون به چهارراه سفارت انگلیس نزدیک شده بودیم و جمعیت مانع تعقیب کردن و شنیدن بیانات فلسفی آقایان محصلین بود؛ تند کردم و جدا شدم ولی تا مدتی در این فکر بودم که حقیقتاً افکار ملت و جوان های محصل تا چه اندازه پوچ و بی بنیاد شده و اتیه مملکت چه خواهد شد! حقیقتاً آیا آقای شه میرزادی مقصر و مسؤول است یا آقای معلم و سایر متصدیان کار که وظایف خود را اینقدر پوچ و کوچک در نظر جوان ها جلوه دادند؟

طرف عصر برای عیادت رفتن به خانه خلیلی؛ از خیابان علاء الدوله عبور می کردم و در فکر کلاس صبح و بی تربیتی و بی علاقه گی شاگردان کلاس سوم بودم؛ مخصوصاً حرف یکی از شاگردان خیلی آنتی پاتیک موسوم به زیرک زاده بیادم آمد: موقعی که در فصل تشعشع حرارتی اثبات قانون  $Keichaffe (ac=e)$  را داده بودم رو به شاگردان کرده و گفتم. البته این استدلال یکقدری در بین استدلال ها و مباحث ترمودینامیک لوس بود؛ ولی باز مطلب ثابت می شود. زیرک زاده گفت: لوس بود مثل سایر جاهای ترمودینامیک! از این صحبت ها و طرز رفتار و فضولی ها و تنبلی های کلاس سوم خیلی پکر بودم و فکر می کردم زیاد هم نباید از شاگردان توقع داشت. همه جا همین طور است و شاگرد اساساً از درس و معلم بیزار است. بالاخره به منزل خلیلی رسیدم و برگشتم. در مراجعت هنوز به خیابان شاهرضا نرسیده بودم؛ که یک عده محصل از فیشر آباد به سمت پایین سرازیر می شدند. بعداً فهمیدم شاگردان دبیرستان دارایی هستند. یکی از آنها که معلوم شد نامش شه میرزادی است؛ قوطی سیگاری از جیب درآورده و خواست سیگار آتش بزند. رفیق پهلویی که قیافه باریک و وضع نسبتاً شیکی داشته گفت: چرا سیگار می کشی؟ تو که خوب هستی این کار را نکن! شه میرزادی جواب داد: چرا نکنم؟ من اصلاً عقیده ام این است که هر چه آدم دلش بخواهد باید بکند. همین که رفیق ناصح خواست رد حرف او را بیاورد؛ جوان سیگار کش مطلب خود را دنبال نموده گفت: مگر چه می شود؟ تازه تفاوت ده سال است یا یک رتبه عقب افتادن است. اصلاً مگر در این ادارات چه خبر است؟ من اگر مافوقم ولو وزیر بگویم: سیگار نکش فردا با قاطر به اداره می آیم. تو که به اداره می روی؛ جز آن که صبح تا غروب باید بیکار بنشینی و با مداد کپیه بازی کنی؛ کار دیگری داری؟ رفقای دیگر خنده کنان و شوخی کنان هر کدام اظهاراتی می کردند و او جواب حسابی و ایده آلی در مقابل آقای رجز خوان؛ شجاع منفی باف نداشتند و از هر دری صحبت می شد. و اسم یکی از معلمین در بین آمد که موقع درس دادن همیشه مست است و نمونه و شاهدهی بود برای شه میرزادی؛ که اصلاً مدارس در ایران کشکی است و مقصود درس خواندن نیست؛ بلکه دیپلم گرفتن و تابلو زینت اتاق کردن است. و چون در ضمن راه گذرمان از پهلوی دکان عرق فروشی افتاد؛ به آنجا اشاره کرده بخود وعده می داد که روز امتحان درس همان آقای معلم بیاید اینجا خود را برای جواب دادن آماده با حرارت کند!

دیگر چون به چهارراه سفارت انگلیس نزدیک شده بودیم و جمعیت مانع تعقیب کردن و شنیدن بیانات فلسفی آقایان محصلین بود؛ تند کردم و جدا شدم ولی تا مدتی در این فکر بودم که حقیقتاً افکار ملت و جوان های محصل تا چه اندازه پوچ و بی بنیاد شده و اتیه مملکت چه خواهد شد! حقیقتاً آیا آقای شه میرزادی مقصر و مسؤول است یا آقای معلم و سایر متصدیان کار که وظایف خود را اینقدر پوچ و کوچک در نظر جوان ها جلوه دادند؟

مهندس مهدی بازرگان - کتاب یادداشت های روزانه - ص ۳۶ و ۳۵

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۲۳۶/بازرگان-مهندس-قدیم-محصلین-خاطره>